خبرها

دایرةالمعارف دانشمندان بزرگ شیعه تالیف می‌شود

میراث: تالیف طرح کلان دانشمندان بزرگ شیعه با همکاری جمعی از کارشناسان و پژوهشگران علوم اسلامی و تاریخ تشیع، در مرکز احیای آثار اسلامی آغاز شد. مقدمات این طرح قرار است تا پایان سال جاری به‌انجام رسد تا با آغاز سال ۸۶ مراحل اجرای آن صورت پذیرد. مدیر مرکز احیای آثار اسلامی گفت: این طرح که از جمله طرح‌های کلان این دفتر به‌شمار می‌آید و قرار است طی ده سال به انجام رسد، درباره دانشمندان بزرگ شیعه است که در مقاطع گوناگون توانسته‌اند تاثیرات بسزایی در حوزه سیاست، دانش و جامعه خود برجای گذارند. اوسطی افزود: در این طرح به مکتب‌ها و حوزه‌های مختلفی چون حوزه علمیه بغداد یا حلب، حوزه علمیه هند، حوزه علمیه اصفهان و حوزه علمیه شیراز می‌پردازیم و مشاهیر و عالمان هر یک از آنها را شناسایی و معرفی می‌کنیم. او بر ضرورت انجام طرح دانشمندان بزرگ شیعه تاکید کرد و گفت: از آنجا که در تاریخ گذشته و در تاریخ معاصر نکته‌های تاریک و ناشناخته بسیاری درباره دانشمندان بزرگ شیعه وجود دارد و گاهی اوقات اندیشه‌های آنان دستخوش تحریف بوده است، به‌منظور پاکسازی تاریخ شیعه و روشن کردن ابهامات موجود، لزوم مطالعه در تاریخ و شخصیت‌های علمی دوره‌های گذشته و به‌ویژه دوره معاصر بسیار ضروری و حائز اهمیت به نظر می‌رسید.

مرمت قرآن خطی قرن هفتم

جزوه قرآنی بسیار نفیسی که یکی از شاهکارهای هنری سده هفتم هجری قمری محسوب می‌شود توسط کارشناس مرمت کتب خطی و اسناد کاغذی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی احیا و مرمت شد.

این قرآن که در ابعاد ۴۶ در ۶۷ و در ۶۸ ورق نگارش یافته است و تحت تاثیر عوامل مخرب (میکروارگانیسم‌ها) کاملاً تخریب شده بود با ابداع روش جدید استحکام‌بخشی احیا و مرمت شد. حمید لطفی از جلد زیبای این اثر یاد کرد و گفت: با بهره‌گیری از نبوک چرم و استفاده از نقوش اسلیمی دوران تیموری و سلجوقی، جلد منحصر به فردی تهیه شد که درخور شأن این قرآن نفیس باشد.

خانه آیت‌الله حائری مرمت می‌شود

ایسنا: کارشناس حقوق سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان یزد از بازسازی بنای ویران‌شده خانه شیخ عبدالکریم حائری در شهرستان مهریز خبر داد.

وی افزود: این بنا چندی پیش برای احداث خوابگاه دانش‌آموزی توسط اداره آموزش و پرورش مهریز تخریب شد که با پیگیری‌های سازمان میراث فرهنگی و گردشگری از ادامه تخریب و ساخت خوابگاه در این مکان جلوگیری شد.

کشف چند گور باستانی در کهکیلویه

میراث: کشف چند گور خرپشته‌ای با شیوه تدفین انسان و حیوان و در گورستان باستانی لما در کهکیلویه و بویراحمد، باستان‌شناسان را به کشف مناطق استقراری در این منطقه امیدوار کرد. نقش‌های حکاکی شده روی اشیای به دست آمده در این گورستان، شباهت زیادی به نقش‌های ایلامی نو دارد که در مناطق فارس و خوزستان دیده می‌شود.

در جریان خاکبرداری‌های فصل دوم کاوش‌های گورستان باستانی لما در منطقه «چال شاهین» شهرستان دنا در استان کهکیلویه و بویر احمد، باستان‌شناسان به چند گور باستانی رسیدند که احتمال می‌رود قدمت آنها تا هزاره دوم پیش از میلاد برسد. سرپرست هیات کاوش در این محوطه باستانی در این باره گفت: در این گورها، تدفین به صورت انسان- حیوان وجود دارد که مطالعات انجام شده نشان می‌دهد بر اساس باورهای مردم منطقه در دوره باستان، این عمل به خاطر تامین غذای مردگان انجام می‌شده است.

او همچنین افزود: طی ۲۰ شبانه روز مطالعه در موزه یاسوج تمام مواد فرهنگی به‌دست آمده شامل سفال، مواد فلزی، اشیای مفرغی، ظروف مختلف و نمونه‌های استخوان انسانی و جانوری مورد مطالعه باستان‌شناسی قرار گرفت. گورستان لما در منطقه «چال شاهین» روستای لما از بخش «پاتاوه» شهرستان دنا در مسیر جاده یاسوج به سمیرم واقع شده است.

بازسازی خانقاه ابوسعید امسال به‌پایان می‌رسد

ایسنا: تا پایان سال جاری عملیات مرمت و بازسازی خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر در کوهبنان کرمان به‌پایان می‌رسد. مسئول گروه حفظ و احیای سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان کرمان گفت: سال گذشته، عملیات استحکام‌بخشی، پیوندی و بهسازی قسمت‌های مختلف این بنای تاریخی انجام شد و دیگر بخش‌های آن نیز در سال جاری با اعتبار ۱۵۰ میلیون ریال مرمت و بازسازی می‌شود.

ضربه تبرزین

جنگ چالدران و رویارویی ایران و عثمانی

محمد سرابی

تا قبل از انقلاب کمونیستی در یکی از میدان‌های شهر تفلیس توپ جنگی بزرگی مانند یک اثر تاریخی نگهداری می‌شد. این توپ هیچ ارتباط تاریخی با گرجستان نداشت ولی یک ویژگی خاص باعث می‌شد در معرض تماشای مردمی قرار گیرد. دهانه فولادی توپ از وسط به اندازه چهار انگشت شکاف داشت. این شکاف اثر تبرزین شاه‌عباس در جنگ چالدران بود. توپ الان دیگر گم شده است ولی جنگ بزرگ چالدران بین دو امپراتوری بزرگ خاورمیانه در تاریخ باقی مانده است.

■ وزیر سلطان‌شوی

سلیم یکی از سه پسر بایزیدخان پادشاه عثمانی بود. او با یک اقدام کودتامانند و با حمایت گروهی از ینی چری‌ها (فدائیان) پدر خود را از سلطنت راند و امپراتوری را صاحب شد. بایزیدخان پس از مدتی درگذشت و سلیم برای کامل شدن سلطنت، «قورقود» برادر خود را خفه کرد. برادر دیگر او احمد نیز به حیله کشته شد و مدعی دیگری برای حکومت باقی نماند. تاریخ‌نگاران ترک از سلطان سلیم با صفت «یاووز» به معنی تیز و برنده یاد می‌کنند. او در دوران حکومت خود هفت وزیر را سر برید. وزیران عثمانی به محض منصوب شدن وصیت‌نامه خویش را تنظیم می‌کردند. به همین خاطر «وزیر سلطان شوی» یکی از نفرین‌های آن زمان بود. فوسکولو، جهانگرد ونیزی وی را خونخوار و کشورگشا توصیف می‌کند. سلطان سلیم مجموعه شعری به زبان فارسی سروده است.

■ فدائیان

ارتش امپراتوری عثمانی در دوران خود یکی از قوی‌ترین ارتش‌های دنیا بود که برای کشورهای اروپایی و آسیایی مزاحمت بسیاری ایجاد کرده بود. این ارتش یگان‌ها و لشگرهای مجزا داشت که به اسلحه گرم تجهیز شده بودند.

ارتش عثمانی همچنین مجهز به توپخانه منظم و نیروی دریایی بود که باز هم از اسیران مسیحی انتخاب می‌شدند. گاهی اوقات نیز اقوام فقیر اروپایی که در محدوده امپراتوری زندگی می‌کردند فرزند خود را به دلیل ارتش سالار بودن عثمانی و بهره‌مندی از زندگی بهتر به خدمت سلطان می‌فرستادند. عثمانیان علاوه بر سلاح سرد تقریباً تمامی انواع سلاح‌های گرم آن روزگار مانند توپ‌های متفاوت، زنبورک (توپ کوچک قابل حمل) و تفنگ‌هایی با قطر لوله ۳ سانتی‌متر را در اختیار داشتند.

■ اصطکاک

دلیل ایجاد جنگ چالدران را مداخله کشورهای اروپایی ذکر می‌کنند. مسلم است که دولت‌های اروپایی که در معرض جنگ زمینی با عثمانی بودند یا منافع تجاری در خاورمیانه داشتند تمایل زیادی به درگیری و تضعیف دو دولت مسلمان داشته باشند ولی دلایل دیگر چالدران بیشتر از اینکه توطئه غربیان باشد به تحریکات داخلی بازمی‌گردد.

دولت صفوی که در اردبیل و آذربایجان پایتخت مذهبی داشت، توسط مریدان خود در این مناطق مسلک خویش را تبلیغ می‌کرد و این تبلیغات به درون مرزهای عثمانی نیز کشیده شده بود. اگر کسی مرید صفویان می‌شد به طور خودکار از اطاعت دولت عثمانی خارج شده بود. مسئله بعدی روابط احمد برادر سلیم با شاه‌عباس بود. احمد چهار پسر داشت که سلیم توانست سه نفر آنها را بکشد، ولی پسر چهارم به نام سلطان مراد به ایران گریخت. شاه‌عباس به او پناه داد و حتی حکومت ناحیه‌ای در فارس را هم به وی واگذار کرد. اگرچه سلطان مراد در راه فارس بیمار شد و درگذشت ولی این پناه دادن شایعه رابطه احمد و دربار صفوی را قدرتمندتر کرد. پادشاه صفوی با دشمنان دولت عثمانی مانند سلطان ملک‌الاشرف حاکم مصر روابط خوبی داشت و این روابط در دنیای سیاست متداول است ولی حاکمان محلی که در محدوده بین صفوی و عثمانی می‌زیستند نیز به ایران متمایل شده بودند. در دنیای قدیم حاکمان محلی که میان دو امپراتوری بر مناطق محدودی حکومت می‌کردند به دلیل اینکه فاقد قدرت نظامی لازم هستند همیشه به یک طرف خراج می‌پردازند و با روابط و معاهدات سیاسی حکومت خود را نگه می‌دارند. نورعلی خلیفه روملو حاکم ملطیه، خان محمد استاجلو حاکم دیاربکر و علاءالدوله ذوالقدر از این دسته بودند. (علاءالدوله در یک زمان متحد دو امپراتوری متخاصم روم و مصر نیز بود و از هر دو هدایایی دریافت می‌کرد!) حکومت ایران این حاکمان را نیز به خود جذب کرده بود. ظاهراً سلطان سلیم احساس می‌کرد که امپراتوری اش از سمت شرق در حال فرسایش است و طبعاً جنگ می‌توانست او را از این سقوط فرسایشی نجات دهد.

■ تردید ممکن

اما سلطان سلیم برای جنگ به مقدماتی نیاز داشت. او ابتدا با طرف‌های اروپایی خود دولت مسکو (روسیه)، دولت پروس (اتریش - مجارستان) و حاکمان مالداوی و والاشی قراردادهایی را برای ترک موقت مخاصمه تنظیم کرد تا بتواند ارتش خود را در شرق متمرکز کند. سپس با پشتیبانی متعصبین مذهبی به تصفیه شیعیان مقیم عثمانی پرداخت تا در داخل کشور نیز نگرانی نداشته باشد. در جریان این تصفیه چندین هزار شیعه کشته شده و بقیه را با تحمل شکنجه به آن سوی کشور یعنی متصرفات اروپایی کوچ دادند. سپس از روحانیون دولتی فتواهایی برای جهاد علیه «زندقه قزلباشیه» گرفت و اردوی خود را در شهر ادرنه که اتفاقاً از همان جا هم بر علیه پدر کودتا کرده بود برپا ساخت ولی هنوز یک مشکل پابرجا بود. برخی از نظامیان ارشد جنگ را به صلاح نمی‌دانستند. خصوصاً که باید وارد خاک ایران می‌شدند. بالاخره سلیم جنگجویان را پیش خود خواند و درباره حمله به ایران سخنرانی کرد. در پایان وقتی که نظر آنها را پرسید همه فرماندهان سکوت کردند و سکوت همچنان ادامه داشت تا اینکه یکی از کهنه‌سربازان ینی چری به نام عبدالله به پای سلطان افتاد و فریاد زد که ای پادشاه در این جهاد مقدس تردید نکن که همگی آماده‌ایم با اردبیل اوغلی (پسر اردبیل، شاه‌عباس) بجنگیم. پس از آن فرماندهان دیگر چاره‌ای جز موافقت با میل سلطان نداشتند. عبدالله ینی چری که با وجود سفید شدن موهایش هنوز سرپرست یک جوخه بود پس از این کار به درجه سرداری سپاه مفتخر شد.

■ یک به ده

چالدران در شمال غربی خوی واقع شده است. در تقسیمات کشوری این دشت که در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع و از جهت شرقی غربی گسترده شده است از توابع سیاه‌چشمه محسوب می‌شود. جنگ چالدران در منطقه‌ای مابین روستاهای گل اشانه و سعدل اتفاق افتاده که آثار چند مزار در این محل دیده می‌شود. تعداد لشگریان حاضر در صحنه جنگ با اندکی تفاوت نقل شده است. هر کدام از آن اعداد را که بپذیریم نسبت سربازان ایران به عثمانی یک به ده خواهد شد. اگرچه روایت مکرر ۲۰۰ به ۲ هزار است. درباره مدت نیز بین یک روز و دو روز، احتمال دو روز جنگ قوی‌تر است. شب قبل از جنگ چند نفر به شاه‌عباس پیشنهاد کردند که به توپخانه عثمانی شبیخون بزنند ولی شاه‌عباس اعلام کرد ما راهزن نیستیم.

■ صحنه نبرد

روز اول جنگ بیشتر به ارزیابی دو لشگر از همدیگر گذشت. «ساروبیره» که متولد بانه بود و به شکار پلنگ شهرت داشت فرماندهی ایران را بر عهده گرفت و به لشگر عثمانی حمله کرد. ترک‌ها برای اینکه ارتش ایران را به تیررس توپ‌ها بکشانند در جریان زدوخورد عقب‌نشینی کردند. شاه‌عباس از بلندی ناظر بود و متوجه این حیله شد. ولی امکان هشدار به سپاه ایران وجود نداشت. یک تیر به سر ساروبیره برخورد کرد ولی او جنگیدن را ادامه داد. ناگهان شلیک توپخانه آغاز شد. شاه‌عباس فرماندهی را به «رستم کلاچرمینه» سپرد و خود وارد صحنه جنگ شد ولی ساروبیره و سربازان در اثر آتش توپ‌ها کشته شده بودند. عثمانی پیشنهاد توقف موقتی جنگ داد و شاه‌عباس پذیرفت. روز اول اینگونه به پایان رسید. شاه‌عباس به شیخ محمد شبستری که همراه لشگر بود وصیت کرد پسرش طهماسب را بعد از او به تخت شاهی بنشانند و شورای سلطنتی که اعضای آن را هم مشخص کرده بود امور کشور را به دست گیرند. همچنین به شیخ محمد سفارش کرد که قبل از پایان کارزار از منطقه خارج شود. فردا در آغاز روز سه سوار نامه‌ای را از جانب سلطان سلیم آوردند که به زبان فارسی نوشته شده بود. به دستور شاه، علی محمدهمدانی آن را در حضور فرماندهان و بزرگان لشگرگاه باز کرد و خواند. در نامه به شرط تسلیم شدن به شاه امان داده شده بود که اموال و خانواده‌اش را بردارد و بگریزد. همین طور وعده می‌داد که افسران و سربازان به بردگی گرفته نشوند و تنها تا پایان اشغال کامل آذربایجان، کردستان و گیلان در اسارت باقی بمانند. شاه نظر حاضران را پرسید و همه از ادامه جنگ نابرابر استقبال کردند. برای این روز نقشه حمله به توپخانه‌ای که روی تپه کبود مستقر شده بود ریخته شد. شاه خود فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت و به قسمتی از نیروهای اینکجی حمله کرد. نیروهای غرب در مقابل و اطراف توپ‌ها می‌ایستادند تا مانع دیده شدن و تخمین تعداد آنها شوند ولی ایرانیان قسمتی از تپه که مناسب بالا رفتن با اسب بود را شناسایی کرده بودند. لشگر ایران ناگهان مسیر عوض می‌کند و به بالای تپه می‌رسد. توپخانه کبود که انتظار مواجهه با سواره‌نظام را نداشت شکست می‌خورد و ایرانیان باروت‌ها را در زیر توپ‌ها آتش می‌زنند. سلطان سلیم از اردوگاه امن خود می‌بیند که ۲۵۰ عراده از توپ‌هایش یکی‌یکی منفجر می‌شوند. او تمامی ارتش خود را به میدان سرازیر می‌کند و کارزار بالا می‌گیرد. رستم کلاچرمینه، سردار اهل طالش با پنجاه تیر کشته می‌شود. ارتش ایران که به گرز و شمشیر مسلح بود در مقابل تفنگ‌های عثمانی تلفات زیادی می‌دهد. شاه‌عباس چند زخم برمی‌دارد و عثمانی‌ها برای اسیر کردن او هجوم می‌برند. میرزا سلطان علی افشار که شبیه شاه بود خود را پادشاه معرفی می‌کند و اسیر می‌شود. او در حضور سلطان سلیم عثمانیان را به بزدلانی که پشت تفنگ‌های خویش پناه گرفته‌اند تشبیه می‌کند و سلیم پس از پی بردن به هویتش او را گردن می‌زند. شیخ محمدحسین شبستری قرآنی را به میان میدان می‌آورد و شاه‌عباس را قسم می‌دهد که جنگ را خاتمه دهد. سپاهیان شجاع ایران در برابر اسلحه گرم تاب مقاومت ندارند. شاه‌عباس در عصر روز چالدران از جنگ دست می‌کشد و با ۱۵۰۰ سرباز باقیمانده، قبل از تاریک شدن هوا دشت را ترک می‌کند.

■ فتح نامه

سلطان سلیم فردای چالدران به عثمانی فتح نامه فرستاد و با لشگرش به سمت تبریز حرکت کرد ولی نتوانست مدت زیادی در آن شهر بماند. از طرفی ینی چری‌ها که بدنه اصلی سپاه را می‌ساختند با دیدن عبادات و اعتقادات ایرانیان به دلایل مذهبی این جنگ شک کرده بودند و از طرف دیگر فرماندهان بر ناامنی در سرزمین بیگانه اصرار داشتند. کمبود آذوقه که به دستور دولت صفوی و به عمد در آذربایجان ایجاد شده بود نیز عثمانی را در وضعیت سختی قرار داده بود. ینی چری‌ها ظروف غذای خود را به نشانه اعتراض، وارونه بر زمین می‌گذاشتند و پس از چندی سلطان سلیم به کشور خود بازگشت. از جمله مسائلی که در میان تاریخ‌نگاران بر سر آن اختلافاتی وجود دارد مسئله اسرا است. به روایتی شاه‌عباس که با ۱۵۰۰ سرباز از جبهه باز می‌گشت ۱۹۰۰ اسیر با خود آورده بود، در حالی که هیچ‌کس از ایرانیان اسیر نشده بود. در منبعی دیگر خبر از اعدام کلیه اسیران ایرانی در اردوگاه عثمانی داده می‌شود. ولی اصلی‌ترین موضوع، اسارت دو تن از زنان شاه‌عباس به دست ارتش عثمانی است که تاریخ‌نویسان ترک و بعضی از ایرانیان آن را به تفصیل نقل کرده‌اند. جمعی از تاریخ‌نگاران ایرانی با ذکر دلایلی منکر این اتفاق شده‌اند. بنا به این داستان «تاجعلی خانم» که اسیر شده بود دو گوشواره خود را به عنوان فدیه داد و از اردوگاه خارج شد. دهقانی به او پناه داد و سرانجام به نزد شاه بازگشت ولی «بهروزه‌خانم» مدت بیشتری در میان ترک‌ها باقی ماند. حتی نقل هایی از زنان که با لباس مردانه می‌جنگیدند نیز وجود دارد ولی با توجه به عقب‌نشینی لشگر ایران به‌نظر نمی‌آید پشت جبهه در معرض جنگ قرار گرفته باشد.

■ سلاح و انگیزه

مردانی که برای صفویه می‌جنگیدند به مولا علی تقرب می‌جستند و اگر کشته می‌شدند شهید نام می‌گرفتند. پس از جنگ چالدران دولت ایران پی برد که علاوه برانگیزه جنگجویان، سلاح نیز از ضروریات پیروزی است و ورود و استفاده از تفنگ که تا آن زمان ناجوانمردی محسوب می‌شد رایج شد. در ترکیه سالروز جنگ چالدران را جشن می‌گیرند و در یکی از شهرهای آذربایجان گورستان مبارزان چالدران در حال فراموشی است. شاه‌عباس سال‌ها بعد در شهر سراب بر اثر بیماری درگذشت و در اردبیل به خاک سپرده شد و توپی که با ضربه تبرزین شکافته بود، اگر سالم مانده باشد، جایی در روسیه، احتمالاً در زیرزمین تاریک یک موزه قرار گرفته است.

منازعات درونی دربار شاه

کوروش صغیر علیه برادر

قاسم آخته

آشنایی با تاریخ باستان ایران، گذشته از بازیابی پیشینه تاریخی خودمان، آشنایی با ریشه‌های تمدن بشری است. در این زمینه تاکنون مطالبی در روزنامه منتشر شده است که آخرین آن در ششم اردیبهشت‌ماه سال جاری تحت عنوان «ایران در عهد شهریاری داریوش دوم - در دام ملکه جاه‌طلب» منتشر شد.

■■■

■ جدال قدرت

ابرهای تیره و مه‌آلود آسمان آبی پارس را پوشانده بود و باران غم‌انگیزی می‌بارید. پارسیان خاطره اندوهناک شاهزاده بردیا را به یاد می‌آوردند. اُخُس با صدایی لرزان ملکه، وزیر و درباریان را به تالار کاخ فراخواند. همگی در سکوت و با حالت تعجب یکدیگر را می‌نگریستند. اخس رو به همگان گفت: پس از من ارشک پادشاه ایران خواهد بود. پروشات آمرانه گفت: مگر کوروش از ارشک چه کم دارد که نتواند جانشین بشود و ادامه داد: وقتی که ارشک متولد شد تو پادشاه نبودی اما من ملکه پارس بودم. اما کوروش زمانی به دنیا آمد که تو پادشاه بودی بنابراین پادشاهی ایران پس از تو حق قانونی کوروش است. هیچ‌کدام از دلایل پروشات در اخس موثر نبود و برخلاف وعده اش ارشک را پادشاه اعلام کرد و به شکوه پروشات که سعی می‌کرد او را قانع کند، پاسخ نداد.

■ پیشینه

هیدارنس پارسی معروف چهار فرزند داشت. دو پسر و دختر به نام‌های تیسافرنس، تری‌تخم، استاتیرا و رکسانا. وقتی که ارشک هنوز شاهزاده بود با استاتیرا ازدواج کرد. یک روز پروشات می‌خواست به توصیه اخس، ارشک و استاتیرا را بکشد زیرا می‌دانست برای شهریاری پسر دیگرش کوروش دردسرساز خواهند شد. تری‌تخم پسر هیدارنس هم آمیستیریس یکی از دختران اخس را به عقد خویش درآورده بود. تری‌تخم والی یکی از ایالات بود. مدتی بود که او به دختری سخت علاقه‌مند شده بود، بنابراین نقشه‌ای ریخت که آمیستیریس را بکشد و با آن دختر ازدواج کند. برای این کار سیصد نفر را اجیر کرد که در خلوتگاهی آمیستیریس را بگیرند و در کیسه‌ای بیندازند و سر آن را ببندند، سپس هر کدام یک تیر به او بزنند تا معلوم نشود قاتل او کیست. اخس و پروشات ماجرا را فهمیدند و به یکی از ندیمان تری‌تخم به نام اودیاتس وعده دادند اگر تری‌تخم را بکشد و آمیستیریس را نجات دهد پادشاه به او هدیه‌ای مناسب می‌دهد. اودیاتس روز حادثه از غفلت تری‌تخم استفاده کرد و با چند نفر دیگر بر او شورید و او را کشت. اما استاتیرا که اکنون می‌رفت جای ملکه پروشات را بگیرد، زنده ماند و آنقدر به اخس التماس کرد که از گناه او و همسرش ارشک که در واقعه تری‌تخم دست داشتند، چشم پوشید. اخس نمی‌خواست آنها را ببخشد و به پروشات گفت: یک روز از اینکه ارشک و استاتیرا را مورد عفو قرار دادی پشیمان می‌شوی. زیرا پروشات از پادشاه خواهش کرد این دو تن را نکشد. اکنون که ارشک با نام اردشیر دوم جانشین پدر شده بود، پروشات تاسف می‌خورد که ای کاش مانع کشتن ارشک نمی‌شد که حالا حق کوروش را برای پادشاهی غصب کند.

■ معبد مرگ

ارشک ابتدا اودیاتس را به قتل رساند تا خیالش راحت شود. شاهزاده کوروش برخلاف ارشک که فردی نازپرورده و زودرنج بود، عواطف و قلبی مهربان داشت و جوانی بی‌پاک و شجاع بود. بدخواهان از او چهره‌ای خشن ساخته بودند. ارشک چند روز پس از اینکه پادشاه شد به معبد آناهیتا در شهر پاسارگاد رفت تا در برابر آن الهه مقدس سوگند یاد کند و مراسم تاج‌گذاری را به جا آورد. در معبد پادشاه می‌بایست عصاره‌ای را که از شیر و سرکه تهیه شده بود و گرد ساقه گیاه صمغ را در آن ریخته بودند بیاشامد و لباس ارغوانی رنگ پارسی را که از کوروش بزرگ به یادگار در معبد نگهداری می‌شد، بپوشد. پروشات همراه ارشک به پاسارگاد رفته بود. در حین انجام مراسم تیسافرنس معروف که هیچ‌گاه چشم دیدن کوروش را نداشت و به نبوغ او حسادت می‌کرد به ارشک گفت: کوروش تصمیم دارد زمان انجام مراسم به پادشاه حمله کند و تو را بکشد. تیسافرنس مربی کوروش را که یک کاهن بود برای شهادت دادن نزد ارشک آورد. کاهن ملعون به کوروش از پشت خنجر زد. ارشک فوراً دستور داد کوروش را که داخل معبد شده بود اعدام کنند، اما مگر پروشات مرده بود که فرزندش را بکشند. با شنیدن این خبر خودش را به کوروش رساند. پروشات گیسوان سیاه، نرم، بلند، زیبا و پرچین و شکن داشت که وقتی که بر آنها شانه می‌کشید مواج می‌شد و چهره‌اش را مسحورکننده می‌ساخت. پروشات خودش را به روی کوروش انداخت و موهای بلندش را مانند سپر روی بدن کوروش ریخت به طوری که کوروش در زیر موها کاملاً پنهان شد و جلاد نمی‌توانست کوروش را ببیند و به او ضربه بزند. پروشات از ارشک خواست از گناه برادرش صرف‌نظر کند و ارشک از قتل کوروش منصرف شد. شاید ارشک واقعه قتل تری‌تخم را فراموش نمی‌کرد که در آنجا وساطت مادرش بود که او را از مرگ حتمی نجات داد.

■ آزرده‌خاطر

پس از این کوروش با قلبی آزرده و اندوهگین پارس را ترک کرد و به عنوان ساتراپ به لیدیا رفت. پروشات دیگر نقشی در قصر پادشاهی نداشت. ملکه استاتیرا که روزی در پای پروشات ضجه می‌زد که شوهرش را ببخشد اکنون جای پروشات را گرفته بود. این رسم روزگار است روزی به انسان عزت و مقام و غرور می‌دهد و روزی او را خوار و بی‌ارزش می‌کند. البته ارشک شهریاری خوش‌مشرب بود، هر کس به او هدیه‌ای می‌داد با گشاده‌رویی می‌پذیرفت. یک روز ارشک به شکارگاه می‌رفت، هر کس درخور توانش به او هدیه می‌داد. یک پارسی تهیدست که چیزی نداشت به او بدهد، دوید و دستانش را پر آب کرد و به ارشک داد. ارشک آن را نوشید و با خنده‌رویی به او جامی پر از سکه‌های طلا داد. وقتی به شکارگاه رسیدند، تیری‌باذ فرمانده پارسی و ساقی پادشاه به او گفت: لباستان پاره است آن را عوض کنید. ارشک لباسش را عوض کرد و آن را به تیری‌باذ داد و به او گفت لباس را بپوش. تیری‌باذ به خلوتگاهی رفت و لباس را پوشید و خودش را به ارشک نشان داد اطرافیان خشمگین شدند اما ارشک خندید و او را تلخک دیوانه خواند. ارشک دوست داشت اعمالش مانند اردشیر یکم باشد اما نام و لقب او را نمی‌پسندید. لیزاندر، گزنفن و دیگر سرداران لاسه‌دمونی از سرنوشت کوروش اندوهگین شده بودند و بی‌صبرانه انتظار بازگشت او را می‌کشیدند. وقتی کوروش به سارد رسید یونانیان دسته دسته به او ملحق شدند. کوروش خوش‌قلب و نزد لاسه‌دمونی‌ها بسیار عزیز بود. هر چه می‌خواست در اختیارش قرار می‌دادند. کلئارخوس و منون هم با نفراتشان به سارد آمدند. کوروش به تدارک سپاه مشغول بود. نفرات پارسی به علاوه دوازده هزار یونانی را که غالباً اهل مناطق اسپارت از جمله لاسه‌دمون و پلوپونز بودند شب و روز تعلیم نظامی داد. ضمن آن کوروش تلاش می‌کرد خودش را بیشتر در دل یونانیان جا کند و آنها را برای جنگ متقاعد کند. با مادرش نامه‌نگاری داشت و ارتباطش را با دوستان همدل پارسی در شوش قطع نمی‌کرد. پارسیان و یونانیان می‌دانستند کوروش مرد روزهای سخت است. اما ارشک حتی نمی‌توانست خودش را روی اسب نگه دارد، به علاوه کوروش در رفاقت و هم‌پیالگی گوی سبقت را از دیگران می‌ربود. ارشک می‌دانست و مطلع شده بود که برادرش درصدد تجهیز سپاه است اما گمان نمی‌کرد با او بجنگد. افزون بر این کوروش بخل و کینه و خبرچینی تیسافرنس را در مورد خودش فراموش نمی‌کرد. مردم و اشراف پارسی از اوضاع کشور ناراضی بودند. آنها می‌دیدند که شکوه دولت پارس خدشه‌دار شده است. آرزو می‌کردند شهریاری جنگجو و باشهامت بر تخت بنشیند که بازیچه قرار نگیرد. پارسیان کوروش را صاحب این اخلاق می‌دانستند، پروشات شبانه‌روز می‌کوشید قلوب آنها را به کوروش نزدیک کند، برعکس ملکه استاتیرا در کوچه‌های شوش می‌گشت و زنان را ترغیب می‌کرد از شوهرشان بخواهند که به کوروش روی خوش نشان ندهند. یونانیان خاطره بدی از تیسافرنس داشتند زیرا همیشه سعی می‌کرد میان مردم یونان تفرقه ایجاد کند. کوروش این واقعیت را به یونانیان گوشزد کرد و توانست بیشتر شهرهای یونان را به طرف خودش بکشاند. فقط شهر میلت که پیرو القائات تیسافرنس بودند و شهر هنوز در چنگ حاکمی قرار داشت که از تیسافرنس فرمان می‌برد از کوروش اطاعت نمی‌کردند با این وصف بیشتر مردان جنگی شهر میلت به اردوی کوروش ملحق شدند. برای امپراتوری پارس خوشایند نبود که میان سردارانش اختلاف باشد اما تیسافرنس در این زمینه بی‌تقصیر نبود. قوه تدبیرگر پارس به جای اینکه به سود اقتدار پارسیان به کار گرفته شود در درازمدت به ضررشان تمام شد و کار دستشان داد. سپاهیان کوروش در سارد تجمع کردند. کسیناس از شهر آرکادی، پروکسن، سوفه‌نت و پاسیون از مگار هر یک با نفرات سنگین و سبک اسلحه به او پیوستند. تیسافرنس به ارشک خبر داد که برادرش در تدارک قوا و جنگ با اوست.

چهره‌ها

غول عصر طلایی

جمشید مومیوند

«می‌شود بزرگ‌ترین هنرمندان روسی را در عرصه نثر به این ترتیب نام برد: اول تولستوی، دوم گوگول، سوم چخوف، چهارم تورگنیف. این کم و بیش مثل نمره دادن به ورقه دانشجویان است و شک ندارم که داستایوفسکی و سالتیکوف دم در اتاقم منتظر ایستاده‌اند تا سر نمره‌های کم‌شان چانه بزنند.»

«ناباکوف»

لونیکا لوویچ تولستوی در ۲۸ اوت ۱۸۲۸ در منطقه پاسنایا پالیانای روسیه به دنیا آمد. هنوز سه سالش نشده بود که مادرش درگذشت. هفت سال بعد از این واقعه پدرش را نیز از دست داد. در این دوران خویشاوندان زندگی آشفته آنها را سروسامان می‌دادند. تولستوی در سال ۱۸۴۴ دبیرستان را به پایان رسانید و وارد دانشگاه غازان شد و در همین دوران بود که به فلسفه علاقه‌مند شد و با ژان ژاک روسو انس گرفت و پس از آن شروع به نوشتن یادداشت‌های روزانه خود کرد. اما مدتی بعد درس را رها کرد و به قفقاز رفت. محیط آنجا برایش خوشایند بود و سبب شد خدمت نظام را در آنجا انجام دهد. در همانجا بود که ابتدا «کودکی» و پس از آن «نوجوانی» را نوشت. آنگاه در نوامبر ۱۸۵۴ به جنگ کریمه رفت تا از شهر سپاستوپول دفاع کند. تاثیر این جنگ در نامه‌هایی که به نزدیکانش می‌نوشت عیان است. او در این نامه‌ها با لحنی حماسی روحیه نیرومند سربازان و نیروی معنوی سترگ ملت روس را ستایش می‌کرد. او یک سال بعد به پترزبورگ رفت و بعد از بازنشستگی از ارتش «جوانی» را نوشت. سه‌گانه «کودکی، نوجوانی، جوانی» در واقع اولین کتاب منتشر شده تولستوی محسوب می‌شد. آنگاه او به اروپا رفت و داستان «لوتسرن» را در سوئیس نوشت که شرح احساساتش در این سفر بود. در بازگشت از اروپا از فوریه ۱۸۶۱ در یاسنایا ساکن شد و یک سال بعد با سوفیا دختری آلمانی‌تبار که ۱۶ سال از او کوچک‌تر بود ازدواج کرد. او در واپسین سال‌های دهه شصت با انتشار «جنگ و صلح» عیار عصر طلایی ادبیات روس را بالا برد. چه فروغ آن تحسین هنرمندان و ادبا را به همراه داشت، آنگونه که «گوستاو فلوبر» نویسنده فرانسوی در نامه‌ای به تورگنیف که کتاب را برایش فرستاده بود تولستوی را «شکسپیر دوم» خواند. فلوبر سرمست از خواندن کتاب می‌نویسد: «در ضمن خواندن این کتاب بارها چنان مجذوب می‌شدم که بی‌اختیار از جای می‌جستم و به نویسنده آن آفرین می‌فرستادم.» حماسه هزار صفحه‌ای ملت روس هفت بار پاکنویس شد و نویسنده برای هر کلمه آن مرارت کشید اما این رنج احترام‌آمیز نیست که به آثار تولستوی ازجمله «جنگ و صلح» ارزش هنری می‌بخشد بلکه ارزش آثار او به دقت شگرف آنها است و آن گونه که گورکی می‌گوید با «صد چشم» محیط پیرامون را می‌نگرد و توصیف می‌کند آنچنان که با روحیه و عواطف شخصیت‌های داستان هم‌سو شده و رنگ حقیقتی عریان و محسوس به خود می‌گیرد. او بدون نیاز به خیال‌پروری متهورانه و الهام‌های اسرارآمیز و با سبک رئالیسم انتقادی احساسات و عواطف انسانی را از دو دریچه برون و درون کنکاش نموده و در کنار قهرمان‌پروری، شرارت ذاتی انسان را نیز با چیره‌دستی تشریح می‌کند. آنگاه که این چیره‌دستی در توصیف با خلاقیت فردی می‌آمیزد شاهکاری شکل می‌گیرد که برای ماندگاری هر نویسنده‌ای کافی است. اما عطش «غول هنرمند» با این جنگ و صلح‌ها فرو نمی‌کاهد. «آناکارنینا» دیگر شاهکار جاودانه ادبیات جهان در سال ۱۸۷۷ انتشار یافت. تولستوی در این اثر زندگی عاشقانه و فیزیکی ورونسکی و آنا را در راستای زندگی اخلاقی لووین و کیتی تصویر می‌کند. فنای زندگی گناه‌آلود آنا در پایان داستان دلبستگی سخت تولستوی به اخلاق را می‌نمایاند. لووین در آناکارنینا دارای وجدان و تفکرات اخلاقی است و در پی درک هوشمندانه جهان و طرح مباحث بزرگ برای کل بشر است؛ تولستوی گویی خود را در شخصیت لووین تصویر می‌کند. آناکارنینا بیش از هر اثر کلاسیک دیگری بر بزرگان ادب و هنر اثر نهاد تا آنجا که داستایوفسکی آن را از نظر ادبی حد کمال دانست. تولستوی در ت